

نواهای سلوک

نگاهی به آلبوم **موسیقی لرستان، تنبور لکی**



فرشید ذاکری

منتقد و پژوهشگر موسیقی

فرشید ذاکری در کنار آلبوم موسیقی لرستان، تنبور لکی

تنبور نام باستانی سازهای مضرابی از سازهای قدیمی ایران و ساز آیینی مراسم مذهبی اهل حق در غرب ایران است. تنبور از معدود سازهای رایج در ایران است که مقدس شمرده می‌شود. در میان سازهای سنتی رایج در ایران، تنبور از لحاظ قدمت، گستردگی و گونه‌گونی در شکل و اندازه، بسیار قابل توجه است. یافته‌های باستان‌شناسی، دیرینگی بسیار زیاد این ساز را در ایران نشان می‌دهد. قدیمی‌ترین این یافته‌ها سه تندیسک سفالین به دست آمده در شوش متعلق به ۱۵۰۰ ق م است که در دست‌های یکی از آنها سازی شبیه تنبور هست. همچنین تصویری نقش شده بر تخته‌سنگ‌های تپه کیون جیک در حوالی شهر موصل متعلق به حدود ۱۰۰۰ ق م، نوازندگانی تنبور به دست را نشان می‌دهد. در آثار به‌دست‌آمده از زمان ساسانیان نیز، نوازندگان تنبور دیده‌شده‌اند. حوزه اصلی رواج تنبور، استان کرمانشاهان به‌ویژه دو منطقه گوران و صحنه و بخش‌هایی از استان لرستان به‌خصوص محل سکونت لک‌های می‌باشد. تنبور در اصل دارای دووتر (سیم) است که از چند دهه گذشته معمولاً با سه وتر اجرا می‌شود که وتر اول مضاعف (دوتایی) شده است.

لکستان سرزمینی پهناور است که بخش‌هایی از استان‌های کرمانشاه، لرستان، ایلام و همدان را در برمی‌گیرد و ساکنان آن لک هستند. ساکنین آن قربایت زیادی با هم دارند. یکی از وجوه اشتراک این سرزمین، ساز تنبور است. تنبور لکی شیوه و نوع نوازندگی خاص خود را دارد. هنر ساختن و نواختن تمیره (تنبور لکی) استان ایلام در فهرست میراث ناملموس کشور ثبت شده است. امام‌قلی امامی، نوازنده تنبور لکستان و اهل دلفان لرستان است. شیوه نوازندگی امام‌قلی و بر‌خورد احساسی‌اش با آنچه قابل نوازندگی نیست توجه است. امام‌قلی امامی در سال ۱۳۵۸ در کوه‌دشت به دنیا آمد، تنبور در بین پدر و پدرجد امام‌قلی دست‌به‌دست گشته است. در حدود ۲۰ سالگی نواختن تنبور را از رضاقلی خان سرتیپ عموش فراگرفت. اواز خاندان اهل حق است. امام‌قلی در سال ۱۳۵۳ درگذشت. امام‌قلی در سال ۱۳۵۲ برای نخستین‌بار به دعوت وزارت فرهنگ و هنر در تالار رودکی اجرای تنبور داشت. بسیاری از نوازندگان مطرح آن زمان در اجرایش حضور داشتند. در سال ۱۳۵۲ روزنامه کیهان نوشت که هنر اصیل و بکر امام‌قلی در نخستین برنامه‌اش در تهران، منتقدان موسیقی را به تحسین واداشت. او در پرداختن به جملات موسیقی از هر پنج انگشت دست چپ در بیان حالات و ظرایف استفاده می‌کرد. امام‌قلی قطعاتی از موسیقی سازهای بادی مانند سزرا را با تنبور نواخته است. او سیم‌های تنبور را با فاصله‌ی دوم بزرگ کوک کرده و قطعات بسیاری را در این کوک نواخته است. از دیگر ویژگی‌های ساز امام‌قلی استفاده زیاد از سیم بم، ملودی اصلی روی سیم بم و تبدیل سیم زیر به سیم هارمونیک است. امام‌قلی اهل سلوک بود. او بر اجرای مقامات و نغمات تسلط کافی داشته‌ودارای سبک وشویه منحصر در نوازندگی تنبور لرستان است.

آلبوم «موسیقی لرستان، تنبور لکی» با پژوهش، گردآوری و متن پوریا فرجی و تارا الله‌وردی توسط موسسه فرهنگی -هنری ماهر منتشر شده است. این آلبوم برگرفته از فایل‌های صوتی‌ای است که از مصاحبه حمید ایزدپناه با امام‌قلی امامی استخراج شده است که به گفته خود امام‌قلی در زمان مصاحبه ۸۵ سال داشته است. این مصاحبه شامل معرفی امام‌قلی، اجرای ۱۵ آهنگ و توضیح درباره آن‌ها از زبان ایشان است. امام‌قلی در این مصاحبه با تنبور دو سیمی که خودش ساخته است اجرا می‌کند و به زبان محلی آن را «تمیره» می‌خواند. آهنگ‌های اجراشده در این آلبوم عبارتند از: «شازار، نقره، گل خاک، چپی، قطار، هل پَرکه سحری، یاری، رارا، طرز، فرنگی رضاقلی، فرنگی بهمن میرزایی علی الهی، فرنگی خان میرزایی، مال ژیری، خربوی، برزه کوبی، پاه موری».



مثال من می‌خواهم کیفیت لحظه را بالا ببرم و خوشبخت‌تر باشم چه کار باید بکنم؟ مفروض روانشناسی مثبت این است که شادکامی و تلخ‌کامی نقیض هم‌نیستند. به‌روزی و به‌روززی نقیض هم‌نیستند. من اگر در آزمایشاتم همه‌چیز خوب است به این معنی نیست که به چیز دیگری نیاز ندارم. واکنش روانشناسی تا امروز به‌دافرازاها بوده است، به چیزهایی که نمی‌خواهیم باشند. من می‌خواهم پرسش را عوض کنم و بگویم چطور می‌توانم از یک‌سری چیزها بیشتر داشته‌باشم؟ من می‌خواهم مقدار زیادی از خوشبختی را در میان مردم یا در وجود خودم پخش کنم. در جهان تمرکز تحقیقات روی خشم و افسردگی بیشتر از لذت و رضایت از زندگی بوده است. این را براساس آمار می‌گویم. پس جاناتان هایت که کتاب معروف او «فرضیه خوشبختی» است می‌آید و می‌گوید، من می‌خواهم روی عواطف مثبت کار کنم به‌اضافه حکمت باستانی. حکمت باستانی را با علم مدرن درمی آمیزم تا نتیجه را ببینم. حال من از این روانشناسان مثبت‌گرا کلید روابط عاشقانه باثبات را می‌پرسم. دو پولات کلی وجوددارد: معشوق را پیدایمی کند و می‌گوید: «تو مرا کامل می‌کنی» و دیگری می‌گوید: «با تو آدم بهتری می‌شوم». کسی پیدا شود که ما را کامل کند. این ایده مخاطره‌آمیزی است و قدرگرایی در آن وجود دارد. این یک تلقی نادرست است. من مدام در حال شدن و تغییر بنابر این تو امروز مرا کامل می‌کنی، ولی فردا را چه می‌کنی؟ دوستی براساس فضیلت است که تو مرا آدم بهتری می‌کنی، با علم کمک کنیم دوستی ارسطویی ایجاد کنیم. چه چیزی لازم دارم؟ اول این که ویژگی‌های مثبت طرف را در او ببینیم. بعد به پارتنرم کمک کنم که این ویژگی‌ها را خود بیرون‌د و سوم این‌که من که از او ملهمم در این میان خودم را بهتر می‌کنم و ماریچی از فضایل می‌سازم که ما در آن سعی می‌کنیم ورژن بهتری از خودمان باشیم.

عواطف منفی ارزش و رفتار نجات‌بخش داشته است. مثل ترس که انسان بیشه‌نشین را نجات می‌داده است. عواطف مثبت از نظر بار بار ا فردر یک‌سوم بسط می‌دهند و می‌سازند. من نشاط داشته باشم و وارد یک جمعی شوم روابط اجتماعی‌ام را گسترش می‌دهم. عواطف مثبت گسترش می‌دهد گستره دیدم را، نگاهم گسترش پیدایمی‌کند. تاب‌آوری بیشتر و روابط شخصی ما منابع بیشتری پیدایمی‌کند. او می‌گوید در درازمدت عواطف مثبت زندگی را است و به نجات ما کمک می‌کند؛ چون عواطف مثبت مسری است. او باور دارد که این تصور که عشق یک چیز مانا و پایدار در زندگی است، باید از ذهن بیرون شود. اتفاقاً عشق مانند ترس گریزپاست و یک آنی وجود دارد که عشق می‌آید و می‌رود. برای این حرف‌شان هم آزمایشات زیادی دارند. نام آن لحظه‌ها را «خُرد لحظه‌های ارتباط» می‌گذارن. این خُرد لحظه‌ها کی ایجاد می‌شود؟ وقتی بین دو آدم یکی از عواطف مثبت در آن‌ها ایجاد می‌شود و دو طرف به‌هم توجه‌شان جلب می‌شود و هم‌زمان یک عارضه رفتاری و فیزیولوژیک اتفاق می‌افتد و عشق همین لحظه گریزپاست. حالا کسی که می‌خواهد عشق را ماندگار کند، باید چه چیزی را ماندگار کند؟ باید این لحظه‌های فراز و خُرد را بیشتر کند. از لغت جذب کلامی بیت: «من بعد چنان مکن کزین پیش /ورنه به خدا که بفهمم، آن را بپشیم» روی آن درنگ و مکث کنم و از آن لذت ببرم. این درنگ موثرتر است از کارهایی مانند هدیه دادن. قدردانی هم بسیار مهم است. یعنی من بتوانم دیده ارزش‌بینی داشته باشم و زبانی که بتواند آن را به زبان بیابورد که این باید دوطرفه باشد. توصیه این است که خاطره بسازیم. کنش‌های کلامی هم از شماست. اسپیچ واکت از یک جنس است. با زبانی می‌توان دل شکست و غمگین کرد یا یکی را تهییج کرد.

وقتی معشوق خبر خوبی به‌شما می‌دهد، نخوه واکنش نشان دادن به آن مهم است؛ یا سازنده است یا مخرب است. هرکدام از این حالت‌ها با فعال است یا منفعل. واکنش سازنده فعال منجر به ماندگاری روابط است. راجع به آن عواطف مثبت گفت‌وگوی بیشتری کنیم و بعد آن را جشن بگیریم، نکته آخر این است که یک آرتکاپ عیب‌جو یا حسن جو وجود دارد و ما باید آرتکاپ حسن جو را فعال کنیم. عشق‌ورزی در زمانه ما از هر دهه‌ای پیش از آن عجیب‌تر و متفاوت‌تر است و من تلاش کردم با بررسی دیدگاه‌های روانشناسان راه‌هایی برای ماندگاری روابط پیدا کنم و آن را با شما در میان بگذارم.

که در آن کسی غالب است و کسی اطاعت می‌کند و این دست کم، طبق آموخته‌های ما رابطه عاشقانه به معنی اصل آن نیست.

برخی از غرایز ما درون جوش و برخی برون جوش هستند. به‌عنوان مثال برای من کتاب خواندن یک گزینه درون جوش است. به‌دنبال تشویق برای انجام آن نیستم ولی از عملی مانند ورزش کردن به‌دنبال کسب دستاوردی هستم؛ سلامتی، تناسب اندام و... وقتی منطق مارکت به عشق رسوخ کرد انگیزه درون جوش ما به انگیزه برون‌ریز تبدیل می‌شود و بدیهی است که انگیزه درون‌ریز ماندگارتر و عمیق‌تر است.

▼ آیا معشوق تعویض‌پذیر است؟

آیا معشوق تعویض‌پذیر است؟ این سوال مهمی در فلسفه است. فرض کنید این امکان را داشتیم که دکمه‌ای را فشار می‌دادم و معشوقم را با معشوقی با امکانات بیشتر جایگزین می‌کردم، در فلسفه این سوال وجود دارد که آیا من این دکمه را فشار می‌دهم یا خیر؟ چیزی که در جامعه وجود دارد ما را وادار می‌کند به این سوال پاسخ مثبت دهیم. میشل مونتنی به این اشاره کرده است که همه روابط ما در جامعه ابزاری بود و تنها یک قلمرو وجود داشت که قرار بود چنین نباشد و آن روابط عاطفی بود ولی در جامعه‌ای قرار می‌گیریم که ناگزیر از برقراری روابط ابزاری با سایرین هستیم. کانت می‌گوید، حتی اگر دوستی به تو خیلی محبت کند باز این رابطه خراب می‌شود چرا که این شخص تبدیل می‌شود به ولی نعمت تو. سوال این است: آیا در عشق باید طرف را دوست داشته باشیم محض خود طرف؟ این خود را ما باید دقیق‌تر ببینیم. ویلیام جیمز یکی از تفکیک‌های در خشانش میان آی سلف و می سلف است. آی سلف سوز‌های محمل آگاهی‌هاست و می سلف عبارت از چیزهایی که من در طول زمان به دست آوردم مانند خانه‌ام، فرزندامو...

سیمون دوپیرا در کتاب «جنس دوم» دو وضعیت عاطفی را تفکیک می‌کند: یکی زمانی است که یکی از طرفین در درون آن ماندگار شده است و یک وضعیتیه که می‌تواند از آن فراتر برود و تعالی پیدا کند. در عشق اصیل هر دو طرف این فرصت را دارند که برنامه‌های خودشان را به آینده بتابانند و از رابطه فراتر روند. هیچ کس قرار نیست خودش را قربانی کند. برای او عشق اصیل، عشقی است که با سارتر داشته است. هر دو طرف اهداف شخصی و مشترک را دنبال می‌کنند. هر دو طرف باید به نوعی با هم بودن برسند و سوزه بودن هم را به رسمیت بشناسند. او البته می‌گفت سر مایه گذاری روی یک نفر همیشه احتمال سندرم بالادست و فرودست را بالا می‌برد.

لحن روزگار ما به‌شکلی است که در مقام توصیف به عشق رنگ‌بویی خاصی می‌دهد. عشق من با عشق یک دهه صحنی، با عشق حافظ در قرن هشتم، به تجربه متفاوت است. سعدی می‌گوید: «امروز جفا نمی‌کند کس/ در شهر مگر تومی کنی بس» و شروع می‌کند نالیدن از دست معشوق: «در آدم تو دوستان گرفتار / در بند تو عاشقان محبس» تا می‌رسد به این بیت: «من بعد چنان مکن کزین پیش /ورنه به خدا که من از این پس / بنشینم و صبر پیش گیرم» تهدید می‌کند ولی نتیجه صبر است؛ آیا امروز چنین چیزی قابل تصور است؟ شرایط فرق کرده است و عشق‌ورزی در جهان معاصر بسیار مخاطره‌آمیزتر شده است.

▼ عشق باثبات در روزگار بی ثبات

حالا اگر در این شرایط بی ثبات معشوق از راه رسید و همه‌چیز در مارکت درست شد چطور باثبات کنیم آن را؟ در روانشناسی مدرن مفهومی وجود دارد به‌نام روانشناسی مثبت که کمی مبتذل شده، ولی بسیار مهم است. آبراهام مازلو و کارن هورنای نظریه‌هایی در این حوزه دارند هر چند بنیانگذار جدی آن مارتین سلیگمن است. این‌ها راه‌هایی برای باثبات کردن رابطه عاشقانه در ایسن زمانه دارند و من می‌خواهم برخی از این راه‌ها را با شما در میان بگذارم. قبل از آن بگویم که روانشناسی مثبت به‌عنوان یک پروژه فکری چه کار می‌کند، ما دو دسته عواطف را تفکیک می‌کنیم؛ عواطف مثبت و عواطف منفی. در عواطف منفی به‌جز چیزهایی که روانشناسان در پی درمان آن هستند بخش‌هایی از آن هست که برای آدمی ضرورت دارند. به‌عنوان

اقتصادی، هزینه‌ی فرصت است. به این معنا که من اگر در حال حاضر در این جا مشغول صحبت در مورد موضوعی خاص هستم برای همیشه فرصت انجام کارهای دیگر را در این بازه زمانی از دست داده‌ام. پس وقت گذراندن من با معشوقم که نیازمند گفت‌وگوهایی درازدامن است، آن قدر گزینه‌های رقیب پیدا کرده است که هزینه‌ی فرصت بسیار بالایی دارد. مارکس عقیده داشت، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن همه‌چیز تبدیل به کالا شده است. برای درک این مفهوم، لحظه‌ای به اطراف خود بگردید و ببینید آیا چیزی جز هوامانده است که تبدیل به کالا، شی‌ای با ارزش مبادله، نشده باشد؟! مارکس معتقد بود، با این روند ما به نقطه‌ای خواهیم رسید که آن را فاشییزم کالایی می‌نامید. او لغت فنیش در معنای بت را از الهیات وام می‌گرفت و منظورش این بود که کالا به بت تبدیل خواهد شد و من، خودم را به‌واسطه زنجیره کالاهایم تعریف خواهم کرد. درواقع من ضمیمه‌ای بر کالاهایم می‌شوم به جای آن که برعکس باشد. برای آن‌که بدانید در این وضعیت، خود به چه شکلی درمی آید جمله در خشان دیگری از مارکس نقل می‌کنم: «خود من یعنی آن چه از طریق واسطه‌ای به‌نام پول برابم انجام می‌شود. یعنی آن چه برای آن وجهی پرداخته‌ام. حدود قدرت پول، حدود قدرت من است، ویژگی‌های پول، ویژگی‌ها و توانایی‌های من است. آن چه هستم و آن چه می‌توانم بکنم به هیچ‌وجه براساس فردیت من تعیین نمی‌شود، بلکه صرفاً با پول تعیین می‌شود. رنشم اما می‌توانم زیباترین زنان جهان را برای خود بخرم و این می‌شود که دیگر زنشت نیستم. چرا که تاثیر زنشت بودن با نیروی جادویی پول خنثی می‌شود. رذل و دغل و بی‌همه چیز و ابلهام ولی اگر پول داشته باشم به‌خاطر احترام و عزت پول، احترام و عزت نصیب می‌شود. پول سرآمد تمام خوبی‌هاست و برای همین صاحب پول هم قاعدتاً همیشه آدم خوبی است. تازه پول که داشته باشم دیگر چه نیازی به دغل‌پازی؟! همه فکر می‌کنند آدم حساسی‌ام. ابلهام اما پول، عقل همه چیزهاست.» این را از گئورگ زمیل، جامعه‌شناس آلمانی نقل می‌کنم. اومی‌گوید: «هر قدر پول با بی‌زرنگی و بی تفاوتی‌اش به من خرج مشترک همه ارزش‌ها بدل شود، به اهر می‌مخوف بدل می‌شود که هسته چیزها و خصلت‌های ویژه چیزها، ارزش معین‌شان، یکنایی و سنجش ناپدید بودن شان را چنان پوک می‌کند که دیگر راه جبرانی ندارد.» این را مقایسه کنید با گفته‌ای از سیسرون درباره دوستی که می‌گوید: «اما در انتظار قدرشناسی و سپاس‌گزاری نیستیم که مهرورزی و سخاوت‌مندی می‌کنیم، ما احساس دلبستگی خود را به تدبیری برای سوداگری بدل نمی‌کنیم. نه! چیزی در سرشت ما هست که وادار مان می‌کند آغوش و قلب خود را بر دیگران بگشاییم.» این وضع پیچیده‌تر از آن است که بتوان نسخه‌ای برایش پیچید. ما مریی که می‌شویم مقایسه می‌کنیم، مقایسه که کنیم باید کار بیشتر کنیم و این یعنی پیشرفت بیشتر. این جاست که ولتر وقتی می‌خواهد به ژان ژاک روسو پاسخ بدهد، از سوبیه‌ای مثبت صحبت می‌کند. این بخشی از مدخل تحمل در دانشنامه فلسفی است که ولتر آن را نگاشته است. در سطوح پایانی این مدخل آمده است زمانی که چیچی یا ناخن‌گیر اختراع شد، آن‌هایی که مو ناخن کوتاه می‌کردند، چپه‌زنگول و لخرج نام می‌گرفتند. ولتر اما مفهوم تجملات را قابل فهم می‌کند. تاد گیغورد می، فیلسوف سیاسی می‌گوید: «جامعه معاصر، جامعه‌ای است که از مای می‌خواهد به یکی از دو فیگور مسلط تبدیل شویم.» او لغت «فیگور» را از میشل فوکو، فیلسوف فرانسوی گرفته است. فیگور یعنی پرت‌رای فلسفی از تنیبی که در جامعه وجود دارد. فیگور مصرف‌کننده یعنی کسی که هویتش در گرو مصرف است و فیگور کارآفرین کسی است که یک معنای تازه می‌آفریند، ولی مقصود کسی است که شبکه می‌سازد و از خلال شبکه‌سازی‌هایش برنامه‌ریزی می‌کند تا در آینده بازگشت سرمایه داشته باشند. نوع اول ما را به دوستی‌های مبتنی بر لذت و نوع دوم ما را به دوستی‌های مبتنی بر منفعت دعوت می‌کند. بنابر این دوستی‌هایی بر مبنای فضیلت در چنین جامعه‌ای دشوارتر می‌شود. در عشق اگر چه عنصر شوق وجود دارد ولی ما امروزه می‌دانیم که عواطف سوبیه‌های شناختی دارند. پیش فرض‌های عقلانی پس پشت عاطفه چیزی است که مسیر خود را از مارکتینگ می‌گیرد و محیط است که به آن شکل می‌دهد. این، رابطه را تبدیل به رابطه‌ای می‌کند

ادامه از صفحه اول

همین نگاه سبب شد که وقتی بعد از انقلاب ۵۷ نام خیابان کوروش کبیر به دکتر علی شریعتی تغییر یافت هیچ کس اعتراض نکرد که چرا با نام کوروش مثل پهلوی و زاهدی و فرح و آیت‌هاور بر خیابان‌ها بر خورد کرده‌اید و نه مثل نام سعدی و حافظ و مولوی و فردوسی به بر خیابان یا میدان باقی ماندند؟! می‌گفت علت اصلی این بود که اساساً مردم آن خیابان را به نام «جاده قدیم شمیران» می‌شناختند نه «کوروش کبیر» مانند بزرگراه تازه تاسیس که نه با نام «دارپوش» که با عنوان «سید خندان» ولی کوروش یادآور حکومت شاهنشاهی بود انگار و نه این و ملیت و با این نگاه حذف آن در پی برداختن تاج و تحت بدیهی می‌نمود. قصه محدود به «کوروش» هم نماند چندان که نام فروشگاه‌های زنجیره‌ای کوروش (البته با همان شکل نوشتاری کروش) به‌قدس تغییر یافت که سراغ خود کلمه «ملی» هم فتند و نه تنها نام دانشگاه ملی ایران به شهید بهشتی تغییر یافت که هوایمایی ملی ایران هم شد هواییمایی جمهوری اسلامی ایران در حالی که «هما» سرواژه آن سه کلمه بود. حتی روزی را به یاد آوردم واژه «ملی» را از سردر سازمان ملی انتقال خون ایران می‌کندند در خیابان ویلا شاهد این اقدام بودم که در ذهن انجام‌دهندگان آن شاید در ردیف پایین کشیدن مجسمه رضاشاه بود از میدان ۲۴ اسفند که به میدان انقلاب تغییر نام داد.

اگر این پیشینه را با اصرار امروز صداوسیما بر توصیف خود به عنوان «رسانه ملی» در تضاد می‌بینید حق دارید و این که همین رسانه سراغ مضامین میهنی می‌رود و در هر بازی ملی جواد خیابانی فوتبال را با شاهنامه خوانی اشتباه می‌گیرد. در روزگار تازه و دهه‌ها بعد در رویکردی واژه‌ارونه البته اجازه دادند دروشگاه زنجیره‌ای بخش خصوصی به نام «کوروش» در همه جا دایر شود و دیگر این دو کلمات ممنوعه یا قبیحه نیستند و انگار نه انگار که قرار بود به جای کوروش بگویند قدس.